



بعضی روایت‌ها با دلنتگی یک پدر آغاز می‌شوند و به آشک ختم می‌شوند، اما روایت خانه مهدی خواه، دختر هفت‌ساله‌ای که در حمله به مدرسه شجره طیبه میناب به شهادت رسید، فقط روایت داغ یک خانواده نیست؛ روایت پدر و مادری است که میان دلنتگی برای دخترش و باور به جایگاه شهید ابستاده و تلاش می‌کند از دل این فقدان، راهی برای ادامه زندگی پیدا کند. پدری که می‌گوید خانه ما را بیمه کرده است و معتقد است فرزند شهیدش حالا چراغ راه خانواده است؛ چراغی که نباید اجازه دهند خاموش شود.

خانه دختری بود که والدینش برای تربیت او و خواهرش ریحانه، انتخاب مدرسه تا کلاس قرآن و حضور در مساجد و هیئت‌ها با وسواس و دغدغه قدم برداشته بود. مدرسه شجره طیبه را نیز با همین نگاه انتخاب کرده بود؛ جایی که اخلاق، محبت و قرآن را پیش از آموزش در اولویت قرار می‌داد.

اما ایسن روایت، فقط درباره گذشته نیست. پدر خانه پس از شهادت دخترش، از تجربه‌ای حرف می‌زند که به اعتقاد او باید برای آینده یک تلنگر جدی باشد؛ از ضرورت آموزش بدافند غیر عامل در سطوح مختلف از کلاس‌های دولتی و غیردولتی و آمادگی مدارس تا مراقبت بیشترین از فرزندان در روزگاری که آسیب‌های فرهنگی و فضای مجازی می‌تواند مسیر تربیت آنها را تغییر دهد. او در عین پذیرش شهادت به عنوان افتخاری بزرگ، از مسئولان می‌خواهد از کنار درسی‌های این حادثه ساده نگذرند.

صفحه فرهنگ مقاومت روزنامه کیهان، این بار پای صحبت پدر و مادر شهید خانه مهدی‌خواه نشسته است؛ پدر و مادری که از دختر می‌ربان‌شان، علاقه او به قرآن و شهید، آخرین خداحافظی متفاوتش، لحظه‌های تلخ جست‌وجوی پیکرش، باورش به زنده بودن شهیدا و نشانه‌هایی که به گفته خودش پس از شهادت از خانه و مدیر مدرسه دیده‌اند می‌گوید؛ و در پایان، از مسئولیتی سخن می‌گوید که حالا بر دوش همه ماست؛ اینکه بچه‌هایی که رفتند، فقط در قاب عکس‌ها نمانند و رفتن‌شان، راهی برای بهتر شدن آینده باشد.

سید محمد مشكوة الممالك مهدی‌خواه هستم، پدر شهید خانه مهدی‌خواه. خانه دانش‌آموز کلاس اول بود و در بیست‌ونجم آذرماه سال ۱۳۹۷ در جزیره کیش به دنیا آمد و در حمله ناچوانمردانه نهم اسفند ۱۴۰۴ رژیم غاصب و کودک‌کش آمریکایی- صهیونی در دبستان شجره طیبه میناب به شهادت رسید، دختر دیگرم ریحانه متولد سال ۱۳۹۴ دانش‌آموز کلاس پنجم همین دبستان بود که در این حادثه مجروح شد و توسط یکی از معلمان بازمانده از زیر آوار خارج گردید.

خانه رابطه بسیار نزدیکی با من داشت و به شدت به من وابسته بود. او مثل خیلی از دخترهای دیگری به شدت باایی بود و خاطرات زیادی از شیرین‌کاری‌هایش به یاد دارم.

ما حدود ۸ سال در جزیره کیش زندگی می‌کردیم و خانه نیز متولد جزیره کیش بود و سپس به میناب منتقل شدیم.

**سوچنی که پنهان می‌شد تا پدر بماند**

خانه محبت خود را به روش‌های گوناگون ابراز می‌کرد و یکی از بارزترین ویژگی‌هایش همین ابراز محبت بود. او بسیار به من وابسته بود و گاهی‌اوقات که قصد رفتن به سر کار داشتم، سوچ مناشین را پنهان می‌کرد تا مانع رفتنم شود. صبح‌ها که می‌خواستیم به سر کار بروم، مجبور می‌شدیم به اتفاق همسرم و را بیدار کنیم تا محل سوچ را برگوید. خانه می‌گفت: بابا سر کار نرو. من هم به او می‌گفتم: اگر سر کار نروم، چگونه می‌توانم خوراکی برایتان تهیه کنم؟

ایسن رفتارها از شیرین‌کاری‌های او بود؛

در روزگاری که بار دیگر مفاهیم بنیادینی چون جنگ، مقاومت، جهاد و ایستادگی به متن زیست روزمره و اندیشه سیاسی-اجتماعی جامعه ایرانی بازگشته‌اند، مواجهه با آثار اندیشه‌ای که بتوانند نسبت میان «تکلیف فردی» و «مسئولیت جمعی» را تبیین کنند، ضرورتی دوچندان می‌یابد. کتاب «قیام‌الله» نوشته «هجتی عرب‌مازایزیدی» که به همت نشر بین‌الملل منتشر شده، دقیقاً در همین نقطه عطف ایستاده است و یک پرسش حیاتی و بنیادین را بر برابر آحاد جامعه قرار می‌دهد: «آیا قیام و مجاهدت، منحصر به رزمنده‌ای است که در خط مقدم نبرد نظامی حضور دارد، یا جبهه پشت پشتیبانی و عرصه اجتماعی نیز می‌تواند در حالت قیام دامن باشد؟»

نویسنده که خود دانش‌آموخته مهندسی مکانیک و مدیریت منابع انسانی از دانشگاه صنعتی امیرکبیر و دارای تحصیلات سطح سه جزوی است، شالوده فکری اثر را از انوار نورانی آیه ۲۶ سوره مبارکه سبا وام می‌گیرد: «قُلْ إِنَّمَا أَعْطِيكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لَهُ مَثْنَى وَفِرَادٍ». کتاب با افتنا بر این آئینه‌داری قرآنی، مباحث خود را از ریشه‌های مفهومی «قیام» و «اخلاص در عمل» آغاز می‌کند و سپس ادامه آن را به عرصه‌های پیچیده‌تر اجتماعی از جمله جهاد، عدالت‌خواهی، نقش مردم، کار تشکیلاتی، نهادسازی و نبرد رسانه‌ای می‌کشد. نقطه قوت کتاب در این است که اگرچه هسته اولیه آن سال‌ها پیش در نشست‌های تحلیلی و تربیتی



شیرین کاری‌هایی که آن روزها شاید برایمان فقط خاطرات شیرین یک دختر کوچک بود، اما امروز هر کدامشان بخشی از دلنتگی‌های پدری است که دیگر صدای بابایی دخترش را نمی‌شنود. پس از ایسن حادثه، حتی توان ورود به اتاق او و دیدن عکس‌هایش را ندارم.

**علاقه به قرآن و هیئت**

خانه به کلاس‌های قرآن علاقه فراوانی داشت و موفق به کسب رتبه نیز شده بود. او در سن رشد بود و کلاس اول را می‌گذراند، اما علاقه خاصی به قرآن داشت. در مراسمات و هیئت‌ها همراه ما شرکت می‌کرد.

در دوران سکونت در جزیره کیش، او را به هیئت‌های مسجد امیرالمؤمنین(ع) و امام حسن مجتبی(ع) می‌بردیم.

در روز حادثه، برخلاف روال همیشگی، ریحانه زودتر سوار ماشین شد. معمولاً خانه زودتر سوار می‌شد و ریحانه با تأخیر می‌آمد، اما آن روز قضیه برعکس شد.

من در ماشین نشسته بودم و دیدم ریحانه سوار شد. پرسیدم: خانه کجاست؟ گفت: دارد خودش را آماده می‌کند.

پس از مدتی خانه با تأخیر آمد. پرسیدیم: چرا دیر کردی؟ گفت: باید تکلیفم را کامل انجام می‌دادم شب قبل تکلیف نوشته بودم و خانم معلم گفته بود باید کامل انجام دهم.

**آخرین وداع**

آن روز خانه روزه کله‌گنجشکی داشت. به او گفتم: بابا زودباش، پول توجیبی به تو می‌دهم تا بتوانی چیزی برای خودت تهیه کنی. او با اکراه پول را از من گرفت و وارد مدرسه شد. در طول هفت تا هشت ماهی که او را به مدرسه می‌رساندم، هرگز به این شکل با او خداحافظی نکرده بودم. شیشه ماشین دودی بود و از پشت شیشه می‌دیدم که با خواهرش دارد صحبت می‌کنند. هر چندر نگاه کردم که به من نگاه کند متوجه نه نشدند و من از پشت شیشه برای او دست تکان دادم و گفتم: فداایت شوم. این رفتار برای من بسیار عجیب بود، چرا که هرگز به این شکل با فرزندانم خداحافظی نکرده بودم. من آخرین محبت‌های خودم را از اوست و چهره او و حرف‌های روز آخرش همواره در ذهن من هست.

**حساسیت و ابراز محبت**

خانه بسیار حساس بود و محبت خود را به طور کامل ابراز می‌کرد. حتی به لباس پوشیدن من نیز حساس بود و می‌گفت: فلان پیراهن را بپوش. او بسیار دقت می‌کرد و دختر بزرگ‌ترم نیز همین ویژگی را دارد.

خانه به مسافرت علاقه فراوانی داشت. هر سال توفیق می‌یافتم در تابستان او را به مشهد به زیارت امام رثوف علی بن موسی الرضاع) ببرم. خانه رابطه بسیار صمیمی با خواهرش ریحانه و برادر کوچک‌ترش محمد علی داشت. اگرچه با برادری که کوچک‌ترش دعواهای برادری داشت، اما همیشه با محبت رفتار می‌کرد. او می‌گفت: محمد علی را خیلی دوست دارم اما کاش مرا اذیت نمی‌کرد.

**از لحظه انفجار تا شناسایی پیکر خانه**

من یکی از پرسنل بهداشت و درمان هستم و آن‌روز در محل کار بودم. از آغاز حملات هوایی مطلع بودیم که تهران مورد حمله قرار گرفته است.



ساعت ۱۰ و ۵۸ دقیقه معلم خانه، شهیده بسارده با خانم تماس می‌گیرد که بپایید دنبال بچه‌ها را خانم به خاله‌اش می‌سپارد (مادر شهید پیرزاده) ایشان در مسیر بودند که حدود ساعت ۱۱ و ۲۴ دقیقه که صدای انفجار شنیده شد.

فکر می‌کردم یکی از مراکز نظامی مورد حمله قرار گرفته است. بلافاصله به سمت مدرسه حرکت کردم. نزدیک مدرسه، خیابان‌ها قفل شده بود و تردد غیرممکن بود. گفتند مدرسه مورد اصابت قرار گرفته و آمبولانس و نیروهای امدادی داشتند دانش‌آموزان را از مدرسه خارج می‌کردند. وقتی وارد محیط مدرسه شدم، دیدم کلاس خانه کاملاً تخریب شده است. دلم فرورخت.

یکی از بستگان گفت صدای ریحانه را شنیده و او زنده است و به بیمارستان منتقل شده است. همکارانم از بیمارستان تماس گرفتند گفتند: آقای مهدی‌خواه بیا، ریحانه اینجااست.

گفتم: من دوتا از دخترام در این دبستان

بودند. کلاس در طبقه بالا قرار داشت و پله‌ها کاملاً تخریب شده بود. کلاس کاملاً از بین رفته بود. حدود دو ساعتی در محوطه مدرسه ماندم اما کاری جز باز کردن کارواها که بینم آیا پیکر خترم جز آنها هست یا خیر از دستم بر نمی‌آمد که چند کاور را باز کردم اما متأسفانه خدترم را نیافتم و دیگه رفته به سمت بیمارستان سراغ دختر مجروحم ریحانه.

آن شب در بیمارستان منتظر بودیم و اجساد را بررسی می‌کردیم. روز بعد، از روی عکس‌هایی که از اجساد خارج شده، گرفته بودند، جسد خانه را شناسایی کردم.

سپس به سردخانه رفتم و جسد دخترم را پیدا کردم. جسد او کاملاً سالم بود و طبق گفته‌های شاهدین صحنه در آغوش معلم مهربانشان شهیده سمیرا بسارده و زیر آوار خفه شده بودند. که از همین مسئله بسیار ناراحت و متأثر شدم و می‌گفتم ای کاش تجهیزات بهتری وجود داشت، شاید می‌توانستند دخترم و بسیاری از این کودکان مظلوم را نجات بدهند ...

**دختری که با شهیدانوس بود**

حقیقتاً فرصت این را نداشتیم که در محافل شهدا به این شکل صحبت کنیم. در دوران سکونت در کیش و سپس از آن، به یادمان‌های شهدا می‌رفتم، یکی از شهدای گمنام در آنجا دفن شده بود. به نماز جمعه می‌رفتم و به گلزار

## گفت‌وگوی کیهان با پدر و مادر شهید خانه مهدی‌خواه

# دختری از «شجره طیبه» که چراغِ راهِ خانواده شد

شهدا سر می‌زدیم. خانه به همراه برادرش به آنجا می‌رفت و به شهدا ادای احترام می‌کرد. این علاقه را داشت که همراه ما باشد و با شهدا صحبت کند. ایسن حادثه مسیر زندگی ما را تغییر داد. همان‌طور که در قرآن آمده، همه ما به سوی خدا بازمی‌گردیم.این دو سه ماه همه در غم و اندوه بودیم. سه عید را پشت سر گذاشتیم. اولین عید ما عید قطر بود، سپس عید نوروز و عید قربان. در همه این اعیاد فقط جای خالی آنها را می‌بینیم و این جای خالی را احساس می‌کنیم.

آخرین تولد خانه سه ماه قبل از حادثه بود. او در بیست‌ونجم آذر متولد شده بود. به یاد دارم برای خرید کادو رفته بودم و او نیز همراه من بود. شهدا سر می‌زدیم. خانه به همراه برادرش به آنجا می‌رفت و به شهدا ادای احترام می‌کرد. این علاقه را داشت که همراه ما باشد و با شهدا صحبت کند. ایسن حادثه مسیر زندگی ما را تغییر داد. همان‌طور که در قرآن آمده، همه ما به سوی خدا بازمی‌گردیم.این دو سه ماه همه در غم و اندوه بودیم. سه عید را پشت سر گذاشتیم. اولین عید ما عید قطر بود، سپس عید نوروز و عید قربان. در همه این اعیاد فقط جای خالی آنها را می‌بینیم و این جای خالی را احساس می‌کنیم.

زهر ا جباری مادر شهیده خانه مهدی‌خواه: همیشه سعی کردم دل و روح بچه‌هایم را با فضای مسجد و معنویت گره بزنم. ما هرشب در کیش که بودیم در نماز جماعت و مسجد شرکت می‌کردیم. در مناسبت‌ها فرزندانم را به نماز جمعه می‌بردیم و کم‌کم برایشان عادت شده بود. خانه می‌گفت: مامان، جمعه‌ها روز مصلی است.

هر هفته آنها را به مصلی می‌بردم و آنجا با بچه‌ها بازی می‌کردند. خانه هنوز به سن تکلیف نرسیده بود؛ هفت سالش بود. تمام تلاش‌م را می‌کردم و نتیجه را به خدا و حضرت زهرا(س) واگذار می‌کردم.

**دعا می‌کردم سرباز آقا باشد**

برای مدرسه، خیلی گشتم تا یک مدرسه قرآنی پیدا کنم که از لحاظ اخلاقی، فرهنگی و پرورشی مناسب باشد. ریحانه، دختر بزرگ‌ترم، الحمدلله دختری مسجدی بود و همیشه در صف اول نماز جماعت می‌ایستاد. خانه هم دست‌پروده ریحانه بود. مدرسه‌ای که سال قبل در آن درس می‌خواندند، از لحاظ آموزشی خوب بود، اما فضای آن به دلشان نمی‌رسید. گشتم و مدرسه شجره طیبه را پیدا کردم. همان‌طور که از اسمش مشخص شد، کارشان اول اخلاق، محبت و قرآن بود و کاملاً بچه‌ها را جذب خودشان کرده بودند. خانه بسیار مهربان بود. معلمش را خیلی دوست داشت و همیشه از دوستانش صحبت می‌کرد. بیشتر با خانه‌های داری خوهان دختر معاون مدرسه، و آتنا چملی دوست بود. من همیشه برای فرزندانم دعا می‌کردم که عاقبت‌بخیر شوند.

وقتی آنها را به مدرسه می‌بردم، دعا می‌کردم: حافظ و عامل قرآن باشند، خوش خلق باشند، از باران امام زمان باشند و جزو سربازان آقا باشند. فکر نمی‌کردم به این زودی دعای من مستجاب شود.

**شهدا از حال ما باخبرند**

من معتقدم شهدا زنده‌اند و از حال ما آگاه‌اند. دو مورد را بعینه دیدیم. یک روزی که کیف خانه را تحویل گرفتم، کتاب‌هایش همه داخل کیف بود، اما کتاب علوم، دفتر مشق و دفتر نقاشی او داخل نبود. مادربرزگش بدون اطلاع ما رفته بود و یکی از وسایل بچه‌ها را گرفته بود. همان شب، همسایه‌مان در خواب دید که خانه با عجله می‌آید و کتابی در دست دارد و می‌گوید: این را به مامان من بده. یعنی بچه‌ها از حال ما باخبرند.

با دربار خانم طاهری مدیر مدرسه، من رفتم بالای مزارشان و گفتم: خاتم طاهری، حواست به بچه‌ها باشد. همیشه می‌گفت: کاری می‌کنم مدرسه برند شود.

به او گفتم: نیستی که بپینی مدرسه برند شد و نام شما همه‌جا پیچیده. گفتم: ان‌شاءالله حواست به بچه‌ها باشد. خانه که به خواب ما نمی‌آید، حداقل در اتفاقی دقت عمل، به «ترک میدان» و انفعال می‌انجامد.

«قیام‌الله» اثبات می‌کند که نیت پاک به تنهایی کافی نیست؛ بلکه باید این نیت الپی در بستر بصیرت، شجاعت و عمل بهنگام ترجمه شود. کتاب برای تبیین این مدها، نگاهی عبرت‌آموز به برهه‌های حساسی از تاریخ معاصر نظیر نهضت مشروطه، جریان ملی شدن صنعت نفت و تجربه درخشان جهاد سازندگی دارد تا نشان دهد چگونه عدم درک درست از تکالیف میدان، نهضت‌ها را به انحراف یا شکست کشانده است.

در یک جمع‌بندی باید گفت کتاب ۳۰۷ صفحه‌ای «قیام‌الله» که حاصل پرسش و پاسخ‌های عمیق با نسل جوان انقلابی است، یک اثر شعاری یا صرفاً انتزاعی نیست؛ بلکه قطب‌نمایی تحلیلی و انگیزشی برای خروج از انفعال است. این کتاب در روزهای مواجهه جبهه حق و باطل، مخاطب را با این حقیقت روبه‌رو می‌سازد که هیچ‌کس خارج از میدان نیست. هر فرد در هر موقعیتی که ایستاده، مسئولیت زمین‌مانده‌ای دارد که ادای آن، مصداق واقعی قیام فردی یا جمعی برای پروردگار است.

گفتم: بیشتر مسائل فرهنگی، تربیتی و پرورشی. گفتم بچه‌ها در محیط امن بزرگ می‌شوند و خودشان راه را پیدا می‌کنند؛ بهتر از این است که من نتوانم از پس مسائل و آسیب‌های امروز برپایم. گفتم خودشان در محیط امن پرورش پیدا کنند و راه را پیدا کنند.

من همیشه دنبال این بودم که فرزندانم را به کلاس قرآن بفرستم تا اول قرآن‌شان قوی شود و اعتقداشان قوی شود. بعداً آنها را به کلاس زبان و سایر کلاس‌ها می‌بردم تا درچیزی عقب نیابند.

**راه بچه‌ها را ادامه دهید**

توصیه من به خانواده‌ها این است که راه بچه‌هایشان را ادامه دهند و سعی کنند با خصوصیات آنها آشنا شوند. الان آسیب‌ها زیاد شده و بسیاری از حقایق ممکن است وارونه جلوه داده شود، به‌خصوص در فضای مجازی؛ مگر اینکه کسی خودش مدیریت کند. مراقب بچه‌هایشان باشند تا در دام شبکه‌های مختلف و افراد مختلف قرار نگیرند و راه را از گم نکنند.

من خودم علاقه قلبی و جانی به حضرت آقا داشتم. آرزوی دیدار داشتم و علاقه خاصی به ایشان داشتم. خدا شاهد است همین چند هفته قبل از شهادتشان بود که سراغ می‌گرفتم و می‌پرسیدم چگونه می‌شود به دیدار رهبری رفت، از خیلی وقت قبل دنبال این بودم.

دختر دایی‌ام بسیجی فعال بود و کاروان‌ها را می‌آشناخت. زن‌دایی‌ام نیز فرزندان‌ش در سیاه بودند. از آن‌ها پرسیدم از چه طریقی می‌شود رفت دیدار حضرت آقا.

بسیار مشتاق دیدار بودم، اما اگر آرزوی من محقق نشد، الحمدلله خدترم همراه با حضرت آقا رفت. ان‌شاءالله که از ما راضی باشد و از تربیت ما. ان‌شاءالله خانه هم که قطعاً در خیمه ایشان است، به عنوان فرزند کوچکشان پذیرفته شود و همراه خودشان شهید شده باشد. الحمدلله چیزی که ما را تسلی می‌دهد، همین است.

**خانه را به حضرت زهرا و حضرت رقیه می‌سپارم**

خانه را به حضرت زهرا(س) و حضرت رقیه(س) می‌سپارم. خدا را شاکرم که خداوند ما را لایق این قرار داد که فرزندانم در زمره شهیدا باشد که سهمی در این نظام مقدس و پیروزی‌ها نداشتند و نتوانستند شعار ما را تغییر دهند.

شعار لیک با خامنه‌ای ما پاپر جاست. همان‌طور که آقای مهدی رسولی گفت، هرکاری کردند نتوانستند شعار ما را تغییر دهند. همچنان لیک با خامنه‌ای بر زبان ماست و نظام ما را تغییر ندادند و نتوانستند شعار ما را تغییر دهند.

## مقاومت در فضای مجازی پمپاژ ترس مخرب‌تر از بمب سنگر شکن

مرضیه هاشمی، فعال رسانه‌ای اصالتاً آمریکایی و مدیرکل اخبار داخلی شبکه پرس‌تی‌وی در فضای مجازی با انتشار تصویر یک تیر برق در خیابان‌های تهران و همچنین تصویر خسارات ایران به تجهیزات آمریکا در منطقه، نوشت:

«بخت‌های مهمی میشه این روزها. ولی شاید مهم‌ترینش این تصویر. همین تیر چراغ برق سالم و ایستاده خودش به پیام خیلی مهم داره. آخه تو به سال دو بار آمریکا علیه ایران جنگ راه انداخت. و سال‌ها پیش بعضی‌ها می‌گفتن آگه آمریکا و مزدورانش به ایران حمله کنن به دونه از این‌ها سالم نمی‌مونه. اون‌زمان ایران فقط پمپاد گلوبال هاوک رو ساقط کرده بود.

ولی حالا طبق نظر تقریباً همه تحلیلگران مطرح دنیا، ایران بدجوری آمریکا رو زده. عکس دوم از خسارات چند میلیارد دلاری سنگناک هست. اونم فقط از خسارات به تجهیزات نیروی هوایی‌شون. اون یکی هم عکس ماهواره‌ای از بعضی از بیست پایگاه موشک خورده آمریکا. پس چرا هنوز این‌همه تیر چراغ برق داریم الحمدلله؟

ببینی آمریکا دلش برای مردم ما سوخته؟ آمریکایی که به هولوکاست تمام‌عیار تو غزه ترتیب داد؟ همون که اولین‌روز حمله به ایران مدرسه میناب رو زد و بعد چند ده دانشگاه و چندصد مدرسه و مرکز درمانی رو تخریب کرد؟



لااقلش باید کل سیستم دفاعی ما رو از کار می‌نداخت. مگه نمی‌گفتن آمریکا فقط با به بمبش می‌تونه این کارو بکنه؟

پس چطور حتی با شلیک ۸۰ درصد موشک‌های اصلی بدافندش نتونست؟ اون‌روزها خیلی‌ها این حرف‌ها رو باور کردن. حرف‌های درست ولی گمراه‌کننده. حقیقت این بود که آمریکا سلاح‌های فلج‌کننده‌ای داشت. ولی اون سلاح بمب و موشک نبودا پمپاژ ترس از طریق «تخیکان» بود و تشویق به تسلیم و تسلیم و فروخته اونم با درآمدی بیش از پیش‌بینی

بیشترین امتیازات و بیشترین قربانی را از ما گرفت. و حالا دشمنی که جنگ نظامی رو باخته باز رو جنگ شناختی تمرکز کرده. بمب‌های سنگر شکن آمریکا امروز با سرتیتر روزنامه‌ها روی سر ما سقوط می‌کنن. می‌گن جنگ برده رو تقدیم کنیم چون «نمی‌شه نفت بفروشیم». «حتی در ازای غذا و دارو» چون «ملت گرسنه‌ان»... و البته فشار اقتصاد وحشتناکه. ولی نمی‌گن از فساد داخلی و بی‌کفایتی بعضی. نمی‌گن که تو

اواخر خرداد، ایران بیش از هفتاد میلیون بشکه نفت فروخته اونم با درآمدی بیش از پیش‌بینی بوده چون قیمت به خاطر بستن تنگه هرمز بالا رفته بود. و نمی‌گن خیلی حقیقت‌های دیگه رو. شما تا الان جنگ رو بردین. به اعتراف همه آمار و ارقام و تحلیل‌های مادی و معنوی. و کوچکترین اثباتش همین تیر چراغ برق سالم تو چند متری به ساختمان بمباران شدست. و البته جنگ فقط نظامی نیست.

ولی همون رهبری که دست شما رو با موشک پرکرد تا افسانه شکست‌ناپذیری آمریکا رو در هم بشکستین، به شما درس مبارزه با پروپاگاندا و فتنه هم داده. و چه کسی میتونه این آخرین سلاح آمریکا رو هم بی‌اثر کنه، بجز ملت معبوث شده؟!»